

امپریالیسم در میان شعله‌های خشم نفرین شده‌گان!

در پایان یک مسابقه فوتبال در استادیوم محلی منطقه کلیشی سو-بوا محله ای مثل هزاران منطقه فقیر نشین در سراسر اروپا، تماشاگران پس از پایان مسابقه قصد بازگشت به خانه‌هایشان را داشتند، تعدادی نیز در دسته‌های چندنفری مشغول بازی و گفتگو بودند.

بنابر اظهارات شاهدان عینی، پلیس طبق عادت به خشونت بیشتر در این مناطق، بدون مقدمه به تعدادی از این نوجوانان حمله می‌برد که این خود موجب ایجاد وحشت و باعث موجی از تعقیب و گریز می‌گردد. در نتیجه این عمل پلیس، سه نوجوان فرانسوی ۱۵ تا ۱۷ ساله از وحشت کتک خوردن و دستگیری توسط پلیس خشن و راسیست فرانسه، از دیوار و سیم‌های ۴ ردیفه خاردار یک ساختمان ترانسفورماتور برای تقویت برق فشار قوی بالا رفته و چند دقیقه بعد برق منطقه قطع می‌شود.

حاصل این حمله نیروی امنیتی فرانسه، مرگ دردناک بونا (۱۵ ساله - مالی تبار) و زید (۱۷ ساله - مراکشی تبار) بود. جوان سوم متین (۲۱ ساله - ترک‌تبار) با سوختگی شدید همچنان با مرگ دست به‌گریبان است.

فردای این شب شوم مردم محل اعم از فقیران فرانسوی الاصل تا فرانسویان خارجی تبار بر علیه قهر و خشونت دولتی و برای تعقیب و دستگیری عاملین قتل نوجوانان بی‌گناه به خیابان‌های محله می‌ریزند و به راه پیمایی آرامی دست می‌زنند، روی پیراهن‌های سپیدی که اهالی محل به تن کرده بودند، جمله "بخاطر هیچ و پوچ جان باختند" نقش بسته بود.

هم زمان با این اعتراض آرام و صلح آمیز، نیکلا سارکوزی وزیر کشور دولت دست راستی فرانسه در یک مصاحبه رسمی، نیروهای امنیتی را مورد حمایت قرار داده و روش و عملکرد آنان در مقابل ساکنان مناطق فقیر نشین حاشیه شهر پاریس را متناسب و صحیح می‌خواند و در ادامه اظهاراتش اهالی محل را که به تظاهرات دست زده‌بودند "دمل‌های چرکین" و "لکه‌های ننگ" می‌خواند. وزیر نژاد پرست و دروغ‌پرداز دولت فرانسه سپس به قلب ماجرا دست زده و مدعی می‌شود که:

اصلاً نوجوانان، بزه‌کارانی بیش نبوده‌اند و آنها نه در یک ساختمان ترانسفورماتور بلکه در یک کلبه ساختمانی جان باخته‌اند. این ادعا که این نوجوانان سابقه دار و دزد بوده‌اند فردای آن‌روز توسط دادستان مردود اعلام شده و دروغ سارکوزی در مورد کلبه ساختمانی نیز توسط روزنامه چپ لیبرال لیبراسیون به عنوان دروغ دیگری از سارکوزی افشا می‌گردد چرا که در زمان حادثه تا شعاع چندین کیلومتری هیچ اثر و آثاری از کلبه و یا چیزی شبیه آن وجود ندارد.

توهین آشکار به ساکنین محلات فقیرنشین و بی‌احترامی به نوجوانان قربانی شده توسط پلیس به عنوان نژاد سابقه دار، خشم نوجوانان و جوانان ساکن کلیشی سو-بوا را برانگیخته آنان را اعم از مسیحی و یا مسلمان زاده به خیابان می‌کشاند آنان با شعارهای خود بر علیه سارکوزی خواستار برکناری وی می‌گردند و از دولت می‌خواهند نیروهای امنیتی را که باعث قتل دوستانشان شده‌اند، دستگیر و محاکمه کنند. پلیس و ژاندارمری به دستور دولت با تاکتیک مشت آهنین برای پراکنده کردن تظاهر کنندگان وارد عمل شده و به ضرب و شتم آنان می‌پردازد. اما این بار "دمل‌های چرکین" و "لکه‌های ننگ" آقای سارکوزی دست به مقاومت زده و تصمیم می‌گیرند (به خاطر) "بخاطر هیچ و پوچ جان نبازند".

از این تاریخ به بعد کشور انقلاب فرانسه و جنبش ۱۹۶۸ وارد مرحله دیگری از تاریخ طبقاتی خویش می‌گردد که ما آنرا شورش داغ لعنت خوردگان می‌خوانیم.

ریشه‌های شورش مهاجران

بیش از ۵۰ سال است که ساکنین حاشیه شهری پاریس، آمستردام، لیون، برلین و ... در برنامه‌های نئوکولونیالیستی، نئولیبرالی و "داروینی" سرمایه داری جانی ندارند و به آنان بغیر از گتو هایی که محل اجتماع بزه کاران و فروشندگان مواد مخدرند، نگاه نمی شود.

در فرانسه نیز ساکنان این محلات مثل دیگر کشورهای اروپایی از اکثریتی تشکیل می گردند که بر اثر سیاستی سیستماتیک و سازمان یافته با سرعتی قابل ملاحظه از صحنه واقعی کار و فعالیت اجتماعی رانده شده اند و مانند شهرک هایشان که در حاشیه شهر های بزرگ قرار گرفته اند آنان نیز در حاشیه این زندگی جاری اجتماعی شاهد ویرانی زندگی خود و فرزندانشان می باشند.

این در حالیست که این رانده شدگان جامعه خشن سرمایه، بی تردید نقش تعیین کننده و بزرگی در ساختمان این جوامع بازی کرده اند. اهمیت واقعی این نقش زمانی هویدا می گردد که به ریشه هایی که این انسان ها از آن کنده شده اند دقت بیشتری کنیم.

اکثریت این انسان ها ساکنان کشورهای هستند که یا مستقیماً توسط فرانسویان در دوران استعمار اشغال شده اند و تمام منابع و ثروت های طبیعی و انسانی شان توسط آنان تاراج رفته (حتی این چپاول توسط دولت های دست نشانده شان تا به امروز هم ادامه دارد) و یا به عنوان نیروی ارزان کار به فرانسه آورده شده اند تا نقش عظیم خود را به عنوان ایجاد کننده "معجزات اقتصادی" سرمایه داری پس از جنگ دوم جهانی ایفا کنند.

حاشیه نشینان بعد از یک عمر کار، با حقوقی که نه آن قدر زیاد بود که پس اندازی داشته باشند تا به زادگاهشان برگردند و نه آن قدر کم که از گرسنگی هلاک شوند، فقیر مانند و فرزندان فقیر به دنیا آوردند. سرمایه و جامعه نژادپرست اروپا و امریکای شمالی در های خود را بروی آنان بست و آنان را به حاشیه زندگی انسانی راند تا با مواد مخدر، فحشا، بزه کاری دست و پنجه نرم کند.

این جای تعجبی ندارد که انسانهایی که کار خود را از دست داده اند و یا ممر درآمدی از خود ندارند و به خاطر رنگ پوست، زبان و یا نژادشان تحقیر می شوند و حقوقشان پایمال می گردد، برای نجات خود از این وضعیت تحمیلی، به هر کاری دست بزنند تا خود و خانواده شان را از فشار فقر و بد هکاری نجات دهند. شگفت آور آن است که کسانی که باعث و بانی فلاکت این محرومانند و از قبل کار همین زحمت کشان در تمول و ثروت غوطه ورند، قربانیان شان را در کمال وقاحت بزه کار و انگل بنامند. آنها در سلسله مراتبی که رهبرانش حداقل در چند رسوایی سیاسی، اخلاقی و مالی شرکت فعال داشته اند، رسوایی های سیاسی شیراک - ژوسپین در مورد معروف "ژان کلود ماری" - رسوایی میتران در مورد شرکت "الف" و یا رسوایی های آلن ژوپه و لوران فابیوس ... و دیگران هنوز پرونده هایشان کاملاً بسته نشده که یک مشت انسان ناامید و بی پناه را به جرم آفتابه دزدی متهم به بزه کاری می کنند. بزه کاران واقعی و دزدهای گردن کلفت در دولت و مجلس فرانسه نشسته اند نه در ساختمان های خاکستری کلیشی سو-بوا.

موجودیت گتو های حاشیه شهر ها در فرانسه محصول سیاستی است که به پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم باز می گردد، در آن دوران برنامه ریزان جامعه سرمایه داری و کلونیالیست فرانسه تصمیم می گیرند برای مقابله با گسترش جنبش های کارگری و تشکل های کمونیستی از پخش و گسترش نامحدود صنایع و کارخانه ها در سراسر کشور جلوگیری نماید و به جای آن، سیاست تمرکز صنایع در شهر های بزرگ و اطراف آنان را در پیش بگیرند. این سیاست در وحله اول سعی در بهتر کنترل کردن قدرت طبقه کارگر از طریق محدود کردن آنان در شهر های بزرگ را داشت و در مرحله دوم هدفش حفظ بافت و تفکر محافظه کار و مذهبی مناطق غیر شهری و روستایی بود، تا با ایدئولوژی راست و راسیستی اش مانند سدهی در برابر "خطر سرخ" ایستادگی کند و از "ویروس انقلاب" در امان بماند.

با رشد انقلاب صنعتی این شهرک ها به مراکز زندگی کارگران صنعتی محلی و خارجی تبدیل شدند. از این دوران به بعد سندیکا ها و تشکل های کمونیستی و کارگری و احزاب سوسیالیست و کمونیست نفوذ بسیاری در این مناطق پیدا کرده و شهر داریهای بسیاری را در اختیار می گیرند.

نفوذ چپ ها با رشد گرایشات رویونیستی "اروکمونیستی" احزاب کمونیست اروپای غربی و ترک قدم به قدم تفکر مبارزه طبقاتی و پیوستن به نظریه "آشتی طبقاتی و صلح اجتماعی" و تبدیل شدن به دنباله سیاست های پارلمانتاریستی نظام حاکم کاهش یافت. رویونیست ها به تئوریزه کردن اعتماد

به نمکراسی پارلمانی و غیرعملی خواندن نمکراسی مستقیم، در عمل کارگران را در برابر هجوم های بعدی سیاست‌های نئولیبرالی به حقوق اجتماعی شان خلع سلاح و نسبت به کمونیسیم بی اعتماد کردند.

به شکست کشاندن انقلابت کارگری در شوروی و بلوک شرق تا سقوط کامل این بلوک و انحراف حزب کمونیست چین و به شکست کشاندن انقلاب کارگران-دهقانان، هم بر نفوذ و گسترش آلترناتیو چپ تاثیر منفی نهاد و هم زمینه را برای گرایش‌های راست و آشتی‌جو در صفوف کارگران فراهم ساخت، سرمایه‌داری سرمست و هار از وضعیت جدید، به تبلیغ و گسترش شایعه "شکست کمونیسیم" پرداخته و پایان عدالت خواهی و تفکر انتقادی را اعلام کرد. رسانه‌های گروهی که تقریباً تمامی شان در اختیار سیستم حاکم اند، از صبح تا شام به تبلیغ "غیر سیاسی شدن"، "خشونت گرایی"، "قانون جنگل" و "بی وجدانی" پرداختند. در عرض ۳۰ سال گذشته فضا و جو حاشیه شهرهای بزرگ نتوانست خود را با سیاست های نئولیبرالی تطبیق دهد.

سیاست های اقتصادی نظام سرمایه تعداد عظیمی از کارگران مهاجر ساکن این مناطق را به ورطه بیکاری و فقر بیشتر کشاند. بستن کارخانه ها و انتقال آنها به مناطق دیگر جهان، به واسطه نیروی کار غیر متخصص بسیار ارزان در آن مناطق، خصوصی سازی و چوب تاراج زدن به صنایع بزرگ مادر مانند فولاد و زغال سنگ، ماشین سازی و وسایل اتومبیل، پست و ارتباطات، تلفن و انرژی، ماشینی و اتوماتیزه کردن سیستم تولیدی، وارد کردن نیروی کار متخصص و ارزان از اروپای شرقی پرولتاریا و کارکنان اروپای سرمایه داری و ساکنان مناطق گتوها را با بیشترین آسیب روبه رو ساخت.

نتیجه این سیاست برای نسل جوان چیزی جز ناامیدی از آینده و استیصال نبود. در حالیکه بی‌کاری جوانان در فرانسه با بیش از ۲۱ درصد، پس از ایتالیا بالاترین درصد را در اروپای غربی دارد، درصد بیکاری در کمربند دور پاریس و دیگر شهرهای فرانسه، در مناطقی به بیش از ۵۰ درصد می رسد.

بنابر آمار OECD در سراسر فرانسه بیش از ۱۴ درصد از جوانان بین ۲۰ تا ۲۴ سال از پایان‌نامه تحصیلات ابتدایی بر خوردار نبوده و هیچ چشم اندازی برای یافتن شغل و یا آینده ای انسانی برای آنان موجود نیست.

در حالی که آمار بی‌کاری در کل فرانسه بیش از ۱۰ درصد می باشد، آمار بی‌کاری در حاشیه شهرها به ۲۷ درصد می رسد.

سطح تحصیلات و آموزش در این مناطق آنقدر نازل است که دانش آموزان تا سالها توانایی خواندن و نوشتن را دارا نمی‌باشند. امکانات مهد کودک بسیار محدود است، به طوری که کودکان عملاً تا کلاس اول در منزل می مانند و این بعداً بر مشکلات آموزش زبان فرانسه می افزاید.

جوانان بسیار معدودی که با وجود مشکلات فراوان موفق به کسب پایان‌نامه تحصیلی گردند، نیز از شانس بسیار محدودی برای یافتن کار برخوردارند. در جامعه‌ای که آپارتاید در تار و پودش نفوذ دارد پیدا کردن شغل با نامی عربی، پوست رنگین و یا حجاب، بی شک اگر غیر ممکن نباشد بسیار مشکل خواهد بود. آمار نشان می دهد که در حالی که در فرانسه ۵ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاهها

بی‌کارند این تعداد نزد فرانسویان آفریقایی تبار بیش از ۲۶ درصد است. از این نکته بگذریم که تنها زندگی کردن در این محلات و یا مدرسه رفتن در این محلات برای کارفرمایان فرانسوی کافی است تا متقاضی استخدام را رد کنند. ساکنان محلات فقیر نشین روزانه با این خشونت و قهرعریان غیر

انسانی و نژادپرستانه دست و پنجه نرم می کنند. قهری که با سرکوب پلیسی همراه است و علت عکس العمل به حق این انسان‌های بی دفاع در برابر دستگاه ستم سارکوزی و دیگر ارادل و اوباش دولتی است. همان‌طور که اخیراً مانوئل وال شهردار فرانسوی شهرک ایوری در مصاحبه اش در مقابل سوال: چرا چنین خشونتی از سوی جوانان اعمال می گردد؟ پاسخ داد: "مثل این می مانند که فرانسه صورت حساسی دریافت کرده، برای ۳۰ سال سیاست بی توجهی به تامین اجتماعی و

مشکلات نژادی و افراد آگاهانه انسان‌ها در گتو‌ها، در یک کلام این صورت حسب سیاست آپارتاید است " (Frankreich ist schokiert Frankfurter Rundschau) در عرض ۳۰ سال گذشته برای مناطق فقیرنشین فرانسه، هیچ کاری در جهت حل مشکلات بسیار بزرگی که ساکنانش با آن دست به گریبان هستند، صورت نگرفته و "در کشوری که زادگاه "حقوق بشر" است میلیون‌ها انسان بی هیچ حقی از سوی دولتی که بایستی حافظ این حقوق باشد، مورد تجاوز قرار می‌گیرند و در شرایط غیر انسانی بسر می‌برند" (۵) (روزنامه لوموند به نقل از روزنامه ال پائز اسپانیا)

دمکراسی طبقاتی

شورش بینوایان و محرومان در فرانسه، آسیب‌پذیری و شکنندگی کاخ‌های دمکراسی پارلمانی متکی بر سرمایه را نشان داد که هیئت حاکمه فرانسه اقرار می‌کند ۳۰ سال است که مناطق محروم را از تمامی امکانات بی‌نصیب گذاشته‌است. حتی سارکوزی نژاد پرست چندی پیش در مصاحبه‌ای قبول کرد که این شورش نتیجه ۳۰ سال سیاست بی‌عملی دولت‌های فرانسه می‌باشد. سوال این‌جا است: آیا در این ۳۰ سال تنها دولت مسئول این سیاست‌هاست؟ آیا این مملکت پارلمان و "قوه قانونگذاری" نداشته؟ این قوانین غیر انسانی آیا توسط مجالس قانون گذاری تصویب نشده‌اند؟ آیا سیستم دمکراسی پارلمانی در این ۳۰ سال، بر اعمال دولتش مهر تایید نزده است؟ آیا هر چند سال یکبار "نمایندگان" این محرومان به مجلس راه نیافته‌اند، و بر علیه منافع موکلین شان و به سود سرمایه تصمیم نگرفته‌اند؟ بی‌شک این شورش نشان داد که دمکراسی پارلمانی، دمکراسی صاحبان این دمکراسی، یعنی صاحبان سرمایه است و نه دمکراسی اکثریت جامعه.

سیاست دولتی

در سرتاسر شورش اخیر نلم نیکلا سارکوزی وزیر کشور فعلی و احتمالاً رئیس جمهور بعدی فرانسه به عنوان مشت آهنین کابینه دومینیک دوویلپن، محرک غیر قابل انکار شورش، بر سر زبان‌هاست. وی با امکانات عظیمی که در اختیار دارد نه تنها خیابان‌های فرانسه را با نیروهای پلیس و ژاندارمری اش به آتش می‌کشد بلکه با فحاشی و توهین و سم‌پاشی بر علیه ساکنین مناطق فقیرنشین در پی جلب آرا اکثریت سفید پوست فرانسوی است که آشکارا در عرض ۳۰ سال گذشته مستقیم و غیر مستقیم از سیاست آپارتاید پشتیبانی کرده است.

با نگاهی گذرا می‌توان مشاهده کرد از زمانی که سیاست نئولیبرالی در دستور روز دولت‌های اروپایی قرار گرفته است مرز بین محافظه کاران و نئو فاشیست‌ها بیش از پیش ناروشن و آمیخته در یکدیگر گشته است. شعارها و پیشنهادهای که احزاب فاشیست مانند جبهه ملی ژان ماری لوپن و دارودسته‌های مشابه، مطرح می‌کردند یا امروز سیاست یومیه دولت‌های اروپایی است و یا در آینده نزدیک خواهند بود، جلوگیری از ورود مهاجران، کنترل نژادپرستانه مهاجرت، ایجاد اردوگاه‌های پناهندگی در آفریقا، فشار بر اقلیت‌های نژادی و مذهبی (در این‌جا به‌خصوص مسلمانان مد نظرند)، استخدام فرانسوی الاصلها در وحله اول و بعد اگر کار باقی بود برای دیگران، طرح جدا سازی مدارس بچه‌های خارجی از اروپایی‌ها، اخراج پناه جوین و... این سیاست‌ها امروزه نه تنها مورد تایید راست‌هاست بلکه احزاب سبز و سوسیالیست نیز از هواداران پروپاقرص اجرای چنین طرح‌هایی می‌باشند (نگاه کنید به برنامه‌های دولت‌های آلمان، انگلیس، هلند، دانمارک، ایتالیا و اسپانیا)

سارکوزی کاندید احتمالی ریاست جمهوری از حزب UMP در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۵ در یک مصاحبه تلویزیونی در برابر سوال خبرنگاری که آیا او خیال دارد آرای هواداران حزب فاشیست فرانسه را جلب نماید پاسخ می‌دهد:

هدف آتی من این نیست آرا هواداران جبهه ملی فرانسه را جلب کنم، این آرا را مدت هاست که به خود اختصاص داده ام. (Frazösisches Regierung umwirbt rechte extreme Wähler) (Bernard Schmidt)

در سال‌های گذشته احزاب راست فرانسه توانسته اند تعداد زیادی از اعضای برجسته و مهم حزب فاشیست فرانسه را به خود جلب کنند از آن جمله تنورسین حزب فاشیست برونو مژرت و شهردار حاشیه شهرمارسی ماریژنان - دانیل سیمون پیه یرری - از رهبران حزب فاشیست فرانسه (جبهه ملی). همین شخص چند هفته پیش در قبرستان دولتی شهر مارسلی یک سنگ بنای یادبود به یاد ۱۱۳ تن از اعضای "سازمان ارتش سری فرانسه" نصب کرد.

سازمان ارتش سری همان جریان تروریستی فاشیست و نژاد پرستی بود که در سال‌های اشغال الجزایر توسط فرانسه، با بمب گذاری در بازارهای شمال آفریقا و دیگر محل‌های تجمع مردم عادی و غیر نظامی، موجب مرگ هزاران انسان بی گناه شد و در فرانسه نیز مخالفان خود را به جرم خیانت به میهن و نژاد برتر فرانسه سفید، ترور می‌کردند. این قاتلان راسیست در طی سال‌های ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ دستگیر و به دستور ژنرال دوگل اعدام گشتند. امروز ادامه دهندگان راه این فاشیست‌های پلید در احزابی که خود را وارثان راه دوگل می‌دانند در کشور "حقوق بشر" وزیر کشور و شهردارند.

گرایش به سیاست‌های راسیستی و نژادپرستانه اختراع سارکوزی نیست. تمام جریان‌های راست مستقر در پارلمان فرانسه به وقت و موقعیت خویش برای "تبادل نظر" و "مشاوره" بارها با نمایندگان جبهه ملی دیدار و گفتگو داشته اند از آن جمله لیدارهای نخست وزیر وقت ادوآرد بالادور در ۱۹۹۸ و ۱۹۹۳، دومینیک دو ویلین نخست وزیر فعلی با ژان کلود مارتینز و کارل لانگ رهبران جریان‌های فاشیستی پارلمان اروپا.

هدف سارکوزی در این درگیری‌ها گرفتن ماهی از آب گل آلود است. او با دامن زدن به آتش درگیری‌ها، از حاشیه نشینان تهدیدی جدی بر علیه امنیت و مالکیت فرانسوی‌ها می‌سازد و بر موج سیاست نژادپرستی فرانسوی‌ها سوار می‌شود. برای سیاست سرکوب خود و محدود کردن آزادی‌های اجتماعی از هیچ وسیله‌ای صرف نظر نمی‌کند. در چند هفته گذشته، سیاست وی مانع هر نوع گفتگو و دیالوگ با مردم فقیر و جوانان شورشی بوده است و با دروغ و بهتان و ایجاد جوی ساختگی، سعی در ایجاد انحراف در اهداف این شورش داشت. اظهارات اخیر وی و مرتبط ساختن جوانان شورشی با تروریست‌های اسلامی و مذهبی خواندن این جنبش، تنها در جهت سوءاستفاده از گرایش‌های نژادی و ایجاد وحشت در میان فرانسویان می‌باشد.

این آشکار است که تنها بخشی از این جوانان مسلمان زاده می‌باشند و بخش وسیعی از آنان از مسیحی زاده گان آفریقایی هستند، سارکوزی به عمد این بخش از حقیقت را پنهان می‌سازد که ۳۰ سال سیاست راسیستی دولت فرانسه عامل اصلی هل دادن جوانان به دامن مذهب و جریان‌های مذهبی است. بعد از ماجرای مشکوک ۱۱ سپتامبر، چرخشی آشکار در سیاست دول اروپایی در برابر اسلام و مسلمانان را مشاهده می‌کنیم. فشار بر مسلمانان و ایجاد حس بی اعتمادی و مظنون جلوه دادن کسانی که آشکارا ظواهر اسلامی را رعایت می‌کنند، ادامه عریان همان سیاست راسیستی و نژادپرستانه ۳۰ سال گذشته است.

دولت فرانسه تا بالاترین رده‌های تشکیلاتی اسلامی نفوذ داشته و تمام حرکات آنان را تحت کنترل دارد. حملاتی مانند انداختن گاز اشک‌آور در یک مسجد محلی در ۲ هفته پیش و یا پرتاب کوکتل مولوتوف، همه با هدف کشاندن جوانان این مناطق به خیابان‌ها و چسباندن آنان به بن لادن صورت می‌گیرد. سیاستی که بی شک سرکوب این جنبش را سهل‌تر و برای جلب آراء فرانسویان بسیار مناسب‌تر است. سیاست سارکوزی لوذ کردن علل و خواسته‌های برحق و واقعی این جنبش اجتماعی است.

سیاست نئو لیبرالی دولت فرانسه با علم کردن مباحثات "شورش ارازل و اوباش" فرصت مناسبی برای منحرف کردن اذهان اکثریت جامعه فرانسه از مسیر مخالفت با برنامه‌های اقتصادی و سیاسی اش پیدا کرده است.

تا همین چند روز پیش میلیون‌ها نفر بر علیه سیاست‌های به شدت سرمایه‌سالار دولت به خیابان‌ها ریخته بودند و بر ضد طرح تجاوز به حقوق اجتماعی، کم و یا حتی قطع کردن کمک‌های دولتی، بالا بردن ساعات کار و افزودن بر مشکلات بازنشستگان، تظاهرات کردند. این مخالفت‌ها در پی شکست دولت در همه‌پرسی قانون اساسی اروپا، دولت را در بحران عمیقی فرو برده بود.

دولت فرانسه نیز مانند تمامی دول اروپایی به بهانه "ایجاد جذابیت برای سرمایه‌گذاری در فرانسه" برای شرکت‌های چند ملیتی و کنسرنهای فرانسوی، دست به تغییر قوانین و لغو امتیازاتی می‌زند که کارگران و زحمت‌کشان فرانسوی طی ۵۰ سال گذشته کسب کرده بودند.

اگر تنها به رئوس این محدودیت‌ها اشاره کنیم، آشکار می‌گردد چه تدارک گسترده‌ای دارودسته شیراک و دوویلپن برای تجاوز به حقوق مزد بگیران دیده اند.

در زمینه قوانین و حقوق کار و کارگران: توافقات قرار دادهای کاری که تا به حال، بر اساس قوانین ملی تنظیم شده بود و تابع قوانین کار فرانسه بودند، دیگر لزوم اجرایی نداشته و با وضعیت محل کار شرکت‌های چند ملیتی تنظیم می‌گردند.

حقوق کاری مزد بگیران دچار تغییراتی قهقرایی شده، از آن جمله برداشتن موانع قانونی برای اخراج‌های دسته جمعی و یا محدود کردن حق اعتصابات و تظاهرات، و یا مشکل کردن امکان شکایت بر علیه کارفرمایان را می‌توان نام برد.

در عوض به بهانه‌ی "ایجاد اشتغال" دست سرمایه‌داران را برای استخدام موقت کوتاه مدت، قرار دادهای پیمانی بدون بیمه بیکاری، و حتی استخدام متخصصین برای اجرای تنها یک پروژه، کاملاً باز گذاشته می‌شود.

این شیرین‌کاری‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که در حال حاضر نیز بیش از ۱ میلیون نفر در فرانسه با قرارداد های موقت کار می‌کنند و در مجموع ۱۲ درصد از شاغلین در کشور قراردادهای کاریشان نامطمئن ارزیابی می‌گردد.

در عوض دولت از ژانویه ۲۰۰۴ اعلام کرد شرکت‌ها از پرداخت مالیات برای ۱۸ ماه معاف خواهد بود و در دراز مدت در نظر دارند اصولاً اخذ مالیات از شرکت‌های بزرگ را ملغی سازند.

بنابر ادعای دولت این "رفرم‌ها" موجب ایجاد اشتغال و فرصت‌های شغلی جدید می‌گردد، بعد از تصویب و اجرای قوانین مذکور، تنها در سه ماه اول ۳۳۰۰۰ نفر شغل خود را از دست دادند و این روند همچنان ادامه دارد!

از زمان تصویب این قوانین درصد بیکاری ۲ درصد بالا رفته و با استفاده از قوانین مصوبه اخراج‌های دسته جمعی، به تفریح سرمایه‌داران تبدیل شده و به علت افزایش حجم قرارداد های موقت و عدم پرداخت مالیات توسط صاحبان سرمایه، درآمد دولت به شدت کاهش یافته است.

این در حالی است که روند خصوصی سازی، به بالا رفتن قیمت مسکن دامن زده و وضعیت حاد مسکن را به شدت نگران کننده ساخته است. ۶ میلیون نفر از ساکنین فرانسه در منازل با مساحت بسیار پایین تر از حداقل استاندارد زندگی می‌کنند. ۱۱ درصد از داشتن شوقاژ یا گاز محرومند، ۳ درصد از حمام و ۲ درصد اثری از توالت در منازلشان نیست.

سال ۶۰۰۰ خانوار به علت ناتوانی از پرداخت اجاره خویش مجبور به ترک منازلشان می‌گردند. این در حالی است که ۳۰۰۰۰۰ نفر رسماً و نیم میلیون نفر به‌طور غیر رسمی، بی‌خانمانند.

در یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان سالانه می‌بایست ۶۰۰۰۰۰ جوان و کودک توسط انجمن‌های خیریه شکمشان سیر شود و در غیر این صورت، از سرما و گرسنگی هلاک می‌شوند. در کشوری که سومین قدرت اقتصادی اروپاست، ۱۸ درصد از جوانان زیر خط فقر قرار دارند.

درچنین شرایطی ۱۰ درصد (ثروتمندان و صاحبان سرمایه) از ساکنان فرانسه به تنهایی بیش از ۵۰ درصد از درآمد ملی را از آن خود می‌سازند.

خواسته‌های شورش

شورش جوانان محروم مناطق فقیر نشین در شرایط موجود، حرکتی خودبه‌خودی بوده و عکس‌العملی است نسبت به سیاست تبعیض نژادی دولتی. این جنبش اما ریشه در واقعیت عریان جوامع بیشتر کشورهای ثروتمند اروپا داشته و از حمایت اکثریت ساکنان این مناطق محروم برخوردار است. خواسته‌های فوری و ضروری این شورش علی‌رغم تبلیغات شبانه‌روزی بورژوازی بر علیه آن به این مبارزات حقانیت غیر قابل انکاری می‌بخشد.

رفع ستم نژادی، مذهبی و قومی، ایجاد اشتغال و امکانات آموزش شغلی برابر، خواسته‌های عدالت خواهانه‌ای مثل فراهم آوردن حداقل امکانات آموزشی و مدارس کافی با کادرهای ورزیده و بیشتر، بهبود و ایجاد امکانات بهداشتی و درمانی که بسیار کهنه و ناکافی‌اند در این مناطق، گسترش و افزایش مسایل حمل و نقل عمومی و متروهای زیر زمینی با قیمت مناسب با درآمد ساکنین این مناطق، حمایت از مادران تنها و کودکانشان و رفع تبعیضات فرهنگی و تفریحی در بالای لیست شهروندان حاشیه‌نشین قرار دارد.

آینده شورش

در روزنامه‌ها و رسانه‌های عمومی و جریان‌های چپ و راست دائماً می‌خوانیم که "شورش جوانان جنبش بی‌شکل است و بزودی خاموش گشته و به نتیجه‌ای نخواهد انجامید". از همه رسواتر اظهارات علی‌کشتگر منعکس در سایت اخبار امروز می‌باشد، او به روش شازده‌های قاجار باد در گلو انداخته و می‌فرماید: "این تنها یک حرکت عصبی جوانان نومید و فقیر حاشیه‌های پاریس است که ایده مشخصی هم ندارد که چه می‌خواهند، فقط چون ناراحتند و با سرکوزی مخالفند که او به آنها توهین کرده و می‌خواهند از او انتقام بگیرند. می‌گویند بازی سرخپوست‌ها و کابوی‌ها راه انداخته‌اند. یعنی پلیس کابوی است و آنها سرخپوست که آتش می‌زنند و همه چیز را خراب می‌کنند... اما این جنبشی نیست که آینده‌های داشته باشد و تنها اعتراض جوانان نومید و سرخورده و بی‌کار است" (تاکیدات از ماست)

ایشان نه‌آنموقع که اشتباه‌ها چریک فدایی بودند طرز کار اسلحه را می‌دانستند و نه حالا که به بوق سرمایه‌داری تبدیل گشته‌اند، قدرت تشخیص و قیامی را که جلوی دماغشان اتفاق می‌افتد، دارند. حتماً به نظر قبله عالم، شورش ۱۸ تیر دانش‌جویان دانشگاه تهران کار یک مشت جوان نومید و ناراضی بوده و ماموران امنیتی جمهوری آدم‌خوار اسلامی با آنان، بازی "قایم موشک" بود؟ این بیانات عاشق سینه‌چاک کم‌کراسی امپریالیسم فرانسه، نشان دهنده آنست که زمانی که یک جنبش اجتماعی شعله‌ور می‌گردد، اینان در کدام سوی این جهان بی‌عدالتی ایستاده‌اند؟ ناگهان همه به تقبیح "آتش زدن اموال مردم"، "ایجاد ترس و وحشت" و گوشزد کردن "عواقب ناگوار" آن برای جوانان هشدار می‌دهند.

این شورش همین امروز هم موفقیت‌های غیر قابل انکاری را بدست آورده‌است. افشای چهره واقعی سیاست‌های نژادپرستی جوامع اروپایی و بویژه "امپریالیسم رومانتیک" فرانسه، از اولین نتایج آن بود. اقرار شیراک به "ما از تبعیض نژادی آگاهیم"، یا "چقدر از نامه‌های درخواست کار که صرفاً به دلیل آدرس فرستنده راهی زباله‌دانی شده است" و یا "با سم تبعیض نژاد علیه اقلیت‌های قومی مبارزه کنیم" از یک سو و تصویب کمک‌های میلیاردی دولت فرانسه و اروپا برای حل مشکلات حاشیه‌شهری از سوی دیگر، فقط و فقط حاصل شورش و قهر جوانان محروم گتوهای فرانسه است و نه شارلاتان‌های سیاسی طرفدار نظم و امنیت ملی، مستقل از اینکه تا چه حد این وعده و عیدها عملی می‌گردد.

اگر شورش جوانان فرانسوی را با جنبش ۶۸ مقایسه کنیم بی‌شک کمبود یک ارگان و مرکزیت را که خواسته‌های مردم ساکنان این مناطق را فورمولبندی کند مواجه می‌شویم، این نکته را نباید از نظر دور داشت که جنبش سال ۶۸ شورش دانشجویان، و تحصیل کرده‌های طبقه متوسط جامعه فرانسه بوده و بقول فرانسوی‌ها قیام بورژواها بر علیه سیستم بود، طبعاً آنان در فورمله کردن خواسته‌های

سیاسی و صنفی شان مشکلی نداشتند، بر عکس ساکنین مناطق محروم از این امتیاز محرومند و این کمبود به باعث آسیب پذیری آنان در برابر حملات مخالفانش می‌گردد. این حرکت آتش زیر خاکستر بود که بیرون زد و اگر هم به پایان برسد، باز هم آتش زیر خاکستر باقی خواهد ماند.

پلنگ زخمی را می‌ماند که پشت دیوارهای خاکستری، شهرک‌های خاکستری در کمین نشسته است و در انتظار فرصت بعدی است، بورژوازی فرانسه می‌داند که این تازه اول کار است.

